



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

پیشانی نگار و حجابیت



پیشانی نگار و حجابیت

محمد بن عبدالوہاب

(پیشانی نگار و حجابیت)

مؤلف: علی اسحاق پوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد بن عبد الوهاب بنیانگذار وهابیت

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	محمد بن عبد الوهاب بنیانگذار وهابیت
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۶	دبیاچه
۱۸	پیشگفتار
۱۸	اشاره
۲۰	شرح حال محمد بن عبدالوهاب
۲۰	اشاره
۲۴	مخالفت عبدالوهاب با عقاید انحرافی فرزندش محمد
۲۴	اولین پیمان محمد بن عبدالوهاب
۲۵	تکلیف به هجرت به «نجد»
۲۶	محمد بن عبدالوهاب و اقرار گرفتن بر کفر افراد
۲۶	موقعیت مردم «نجد» در زمان دعوت محمد بن عبدالوهاب
۲۹	تندروی محمد بن عبدالوهاب در دعوت
۳۰	شورش مسلمانان بر ضد محمد بن عبدالوهاب
۳۱	محمد بن عبدالوهاب و ایجاد خلاف بین مسلمین
۳۲	سلیمان بن عبدالوهاب
۳۹	ایراد به پیامبر (ص)
۴۰	رشید رضا و دفاع از جنایات وهابیان
۴۰	محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین
۴۰	اشاره
۴۱	ادعای محمد بن عبدالوهاب در توحید

- ۴۲ معیارهای توحید و شرک نزد محمد بن عبدالوهاب
- ۴۲ اشاره
- ۴۳ معیار اول
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ پاسخ
- ۴۴ معیار دوم
- ۴۴ اشاره
- ۴۵ معیار سوم
- ۴۵ پاسخ
- ۴۷ اشاره
- ۴۸ پاسخ
- ۴۹ معیار چهارم
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ پاسخ
- ۵۲ گستره تکفیر نزد محمد بن عبدالوهاب
- ۵۲ اشاره
- ۵۳ ۱. تکفیر اهالی مناطق
- ۵۳ الف) تکفیر اهالی تمام مناطق
- ۵۳ ب) تکفیر اهالی برخی مناطق
- ۵۵ ۲. تکفیر پیروان مذاهب
- ۵۵ الف) تکفیر امامیه
- ۵۵ ب) نسبت شرک به علم فقه و فقها
- ۵۶ ج) تکفیر متکلمین
- ۵۷ ۳. تکفیر علمای پیشین و معاصران خود

- الف) نسبت شرک به علمای اسلام ۵۷
- ب) تکفیر سلیمان بن سحیم ۵۸
- ج) تکفیر احمد بن عبدالکریم ۵۹
- د) تکفیر ابن عربی ۵۹
- ه) تکفیر ضمنی فخر رازی ۵۹
- د) تکفیر ابن عبداللطیف، ابن عفالق و ابن مطلق ۶۰
۴. تکفیر مسلمانان ۶۰
- الف) نسبت انکار معاد به غالب مردم ۶۰
- ب) تکفیر اکثر مسلمانان ۶۱
- ج) تکفیر مسلمانان معاصر خود ۶۱
- دیدگاه علمای اهل سنت درباره محمد بن عبدالوهاب ۶۳
- اشاره ۶۳
- اشاره ۶۴
۱. محمد بن عبدالله بن فیروز ۶۶
۲. علوی بن احمد بن حسن حداد ۶۷
۳. عبدالعزيز بن عبدالرحمن بن عدوان ۷۳
۴. مرید بن احمد الوهیبی تمیمی ۷۴
۵. سیف بن احمد عتیقی ۷۵
۶. احمد بن زینی دحلان (ت ۱۳۰۴ ه. ق) ۷۵
۷. محمد توفیق سوقیه ۸۰
۸. شیخ محمد بن عبدالله نجدی ۸۰
۹. ابوحامد بن مرزوق ۸۳
۱۰. شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب ۸۴
۱۱. محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی ۸۵

- ۸۷ شیخ عبدالله هروی ۱۲
- ۸۸ شیخ محمد طاهر یوسف تیجانی مالکی اشعری ۱۳
- ۹۰ شیخ عبد بن الحاج وصیف ۱۴
- ۹۲ جمیل صدقی زهاوی، حنفی ۱۵
- ۹۷ درباره مرکز

محمد بن عبد الوهاب بنیانگذار وهابیت

مشخصات کتاب

- سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -
 عنوان و نام پدید آور: محمد بن عبد الوهاب (بنیان گذار وهابیت) / مولف علی اصغر رضوانی.
 مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۸۸ ص.
 فروست: سلسله مباحث وهابیت شناسی؛ ۳
 شابک: ۱۱۵۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۷۰-۷
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)
 یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۸ (فیفا).
 یادداشت: چاپ دوم.
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۸۷] - ۸۸.
 موضوع: ابن عبد الوهاب، محمد، ۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ق.
 موضوع: وهابیه -- عقاید
 رده بندی کنگره: ۲۰۷/۶/۳/۵۵۵/۳ ۱۳۹۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۱۱۷۹۸
 ص: ۱

اشاره

ص: ۸

دیپاچه

ص ۹

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پر تحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، اما به خاطر تسلط بر دو مرکز مقدس مسلمانان؛ یعنی مکه و مدینه، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به

ص: ۱۰

زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

مرکز تحقیقات حج

پیشگفتار

اشاره

ص: ۱۱

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آنها گشت. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است. جا دارد درباره مؤسس این فرقه بحث کنیم.

ص: ۱۲

شرح حال محمد بن عبدالوهاب

اشاره

ص: ۱۳

محمّد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ ه. ق متولد شد و در سال ۱۲۰۶ ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی شد و نزد علمای «عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود. و به ایران نیز مسافرت کرد؛ در کردستان یک سال و در همدان دو سال ماند. آن گاه سفری به اصفهان و قم نمود و بعد از فراگیری فلسفه و تصوّف، به کشور خود، حجاز بازگشت. بعد از هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نموده بود، بیرون آمد و دعوت خود را آغاز نمود.

با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می‌ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن حمد بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن به جهت اختلاف بین آنان این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. و لذا از ترس اینکه امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطّاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اولین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر «عیینه» داد و سپس آل سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه‌هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

ص: ۱۵

محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (ص) می شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می سازند و به قصد زیارت قبور سفر می کنند و از اولیا طلب شفاعت می کنند و (۱)

پس از پیروزی بر «عینه» به سرزمین های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی «بدعت»، «شُرک» و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله ور شدند، و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی کرد غارت کرده، افرادش را به خاک و خون می کشیدند. (۲)

پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی «أحسا» و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. (۳)

وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشّت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت و هابیت می گوید: «این عالی ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است». (۴)

با اینکه محمّد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و

استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق

۱- ر. ک: تاریخ نجد، آلوسی؛ الصواعق الالهیه، سلیمان بن عبدالوهاب؛ فتنه الوهابیه، زینی دحلان.

۲- جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۳۴۱.

۳- تاریخ المملکة العربیة السعودیة، ج ۱، ص ۵۱.

۴- المخططات الاستعماریة لمکافحة الاسلام، ص ۷۸.

یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می‌نماید. (۱)

مخالفت عبدالوهاب با عقاید انحرافی فرزندش محمد

ابن بشر در کتاب «عنوان المجد فی تاریخ النجد» می‌نویسد:

فَلَمَّا انَّ الشَّيْخَ مُحَمَّدَ وَصَلَ إِلَى بَلَدِ حَرِيمَلَاءَ جَلَسَ عِنْدَ أَبِيهِ يَقْرَأُ عَلَيْهِ وَيُنْكِرُ مَا يَفْعَلُ الْجُهَالُ مِنَ الْبِدْعِ وَالشَّرْكَ فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، وَكَثُرَ مِنْهُ الْإِنْكَارُ لِنَذَلِكَ وَلِجَمِيعِ الْمُحْظُورَاتِ، حَتَّى وَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ كَلَامٌ، وَكَذَلِكَ وَقَعَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ فِي الْبَلَدِ، فَاقَامَ عَلَى ذَلِكَ سَنِينَ، حَتَّى تَوَفَّى أَبُوهُ عَبْدِ الْوَهَّابِ فِي سَنَةِ ١١٥٣، ثُمَّ أَعْلَنَ بِالِدَعْوَةِ. (٢) چون شیخ محمد به شهر حریملاء رسید نزد پدرش شروع به تحصیل نمود و آنچه را که جاهلان از بدعت‌ها و شرک در اقوال و رفتار انجام می‌دادند را انکار کرد، و زیاد آنان را انکار می‌نمود، تا آنکه بین او و پدرش نزاع شد، همچنین بین او و بین مردم شهر نزاع در گرفت. او بر این امر سال‌ها بود تا پدرش عبدالوهاب در سال ۱۱۵۳ وفات نمود، آن‌گاه دعوت خود را علنی نمود.

اولین پیمان محمد بن عبدالوهاب

بعد از آنکه محمد بن عبدالوهاب از «حریملاء» طرد شد با امیر «عیینه» عثمان بن حمد بن معمر هم پیمان شد و به او گفت: «اگر مرا

۱- المخططات الاستعمارية لمكافحة الاسلام، ص ۱۰۵.

۲- عنوان المجد، ابن بشر، ج ۱، ص ۸.

ص: ۱۷

یاری کنی «نجد» را مالک خواهی شد».

امیر عینه دختر عمویش جوهره دختر عبدالله بن معمر را به نکاح او در آورد و آن هنگام نیز محمد بن عبدالوهاب به امیر گفت: «من امیدوارم که خداوند نجد و اطراف آن را به تو بخشد». (۱)

تکلیف به هجرت به «نجد»

محمد بن عبدالوهاب هر کسی را که به مذهب او می‌گروید ملزم می‌کرد تا به سرزمین «نجد» هجرت کند، و این بدعتی بود که کسی جز نافع بن ارزق انجام نداد.

ابن بشر که خود وهابی نجدی است می‌گوید:

و لَمَّا هاجر من هاجر إلى الدرعية و استوطنوها كانوا في اضييق عيش و اشدّ حاجة و ابتلوا ابتلاء شديداً، فكانوا في الليل يأخذون الأجره و يحترقون، و في النهار يجلسون عند الشيخ في درس الحديث و المذاكرة... و كان الشيخ -/ لَمَّا هاجر إليه المهاجرون يتحمّل الدّين الكثير في ذمته لمؤنّتهم و ما يحتاجون إليه. (۲) چون آنان که قصد هجرت داشتند به «درعیه» رسیدند و آنجا را وطن خود نمودند، در مضیقه زندگی و در شدت احتیاج به سر می‌برده و ابتلای شدیدی داشتند. آنان در شب کار می‌کرده و

۱- تاریخ نجد، عبدالله فیلبی، ص ۳۶، چاپ المكتبة الاهلية، بیروت؛ عنوان المجد، ج ۱، ص ۹.

۲- عنوان المجد، ج ۱، ص ۱۵.

ص: ۱۸

اجرت می گرفتند و در روز به مجلس درس شیخ و درس حدیث و مذاکره حاضر می شدند ... و شیخ-/- چون مهاجران به سوی او هجرت کردند دین بسیاری را به ذمه خود گرفت و مخارج ضروری آنان را تأمین می کرد.

محمد بن عبدالوهاب و اقرار گرفتن بر کفر افراد

احمد زینی دحلان می نویسد: «چون می خواست کسی را در دینش وارد کند بعد از اقرار به شهادتین به او می گفت: اشهد علی نفسک انک کنت کافراً، و اشهد علی والدیک انهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان- و یسمی له جماعه من اکابر العلماء الماضین- انهم کانوا کفاراً؛ فان شهدوا قبلهم، و الا امر بقتلهم. و کان یصرح بتکفیر الأمة منذ ستمائه سنه. (۱) گواهی بده بر خودت که تو کافر بودی، و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که آن دو نیز کافر از دنیا رفته اند، و گواهی بده بر فلان و فلان شخص- نام جماعتی از علمای پیشین را می برد- که آنان کافر بوده اند، اگر آنان گواهی می دادند قبول می کرد، و گرنه دستور به قتل آنان می داد. و او تصریح به تکفیر امت از ششصد سال پیش می نمود.

موقعیت مردم «نجد» در زمان دعوت محمد بن عبدالوهاب

در زمان دعوت محمد بن عبدالوهاب وضعیتی خاص بر عوام مردم حاکم بوده که مردم را به شرک سوق می داده است، ولی نمی توان

۱- خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۲۷، چاپ استانبول، سال ۱۹۸۶ م.

ص: ۱۹

موقعیت در این عصر و زمان را که بر عموم حاکم می‌باشد با آن زمان مقایسه کرد.

شیخ حسین بن غنّام از طرفداران و هابیان در کتاب «تاریخ نجد» می‌گوید:

فقد كان في بلاد نجد من ذلك امر عظيم و هول مقيم ... كانوا يزعمون ان في قريوة في الدرعية قبور بعض الصحابة، فعكفوا على عبادتها و صار اهلها اعظم في صدورهم من الله خوفاً و رهبةً، فتقربوا اليهم و هم يظنون أنهم اسرع إلى تلبية حوائجهم من الله؛ فكانما عناهم تعالى بقوله: أئفكاً آلهة دون الله تُريدون، و كأنما كان جوابهم دائماً: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ ... و كان النساء و الرجال يأتون بليدة الفداء، حيث يكفر ذكر النخل المعروف بالفخّال و يفعلون عنده اقبح الأفعال و يتبركون به و يعتقدون فيه. فكانت تأتيه المرأة اذا تأخرت عن الزواج فتضمه بيديها ترجو ان يفرج عنها كربها و تقول: يا فحل الفحول اريد زوجاً قبل الحلول. و كانت طوائف من الناس تنتاب شجرة الطرفية، فيتبركون بها و يعلقون الخرق عليها اذا ولدت المرأة ذكراً لعله يسلم من الموت.

وفي اسفل الدرعية غار كبير يزعمون ان الله تعالى خلقه في الجبل لامرأة تسمى بنت الأمير، اراد بعض الفسقة ان يظلمها فصاحت و دعت الله، فانلق لها الغار باذن العلي الكبير، فجارها من ذلك السوء، فكانوا يرسلون إلى ذلك الغار اللحم و الخبز و

ص: ۲۰

یبعثون بصنوف الهدایا ... (۱) در شهرهای نجد از این موضوع امری عظیم و خوفی پابرجا بود آنان گمان می‌کردند که در (قربوه) در (درعیه) قبرهای برخی از صحابه است، و لذا به پرستش آنها روی آورده و اهل آنجا در دل‌هایشان بزرگ‌تر از خدا بودند از جهت خوف و ترس، و به آنان تقرب جسته و گمان می‌کردند که حاجاتشان سریع‌تر برآورده می‌شود از توجه به خدا. گویا خداوند متعال آنان را قصد کرده به قولش (آیا از روی تهمت خدایانی غیر از خداوند را اراده می‌کنید) و گویا پاسخ آنان دائماً این بود: (ما پدرانمان را بر عملی یافتیم و ما از کارهای آنان پیروی می‌کنیم)

و زنان و مردان به (بلیده الفداء) می‌آمدند که درختان نر از خرما معروف به فحّال زیاد بود، و کنار آن قبیح‌ترین کارها را انجام می‌دادند و به آن تبرک می‌جستند و به آن اعتقاد داشتند. هرگاه زنی از ازدواجش تأخیر می‌افتاد نزد آن درخت می‌آمد و با دو دستش آن را به خود می‌گرفت و امید داشت که گرفتاری‌اش بر طرف شود و می‌گفت: ای نرها! من قبل از پایان سال از تو همسری می‌خواهم.

و طوائفی از مردم به نوبت به سراغ درخت (طرفیه) می‌آمدند و به آن تبرک می‌جستند و پارچه‌ها به آن آویزان می‌کردند. هرگاه زنی پسر می‌زاید، گویا با این کار از مرگ نجات می‌یافت. و در پایین (درعیه) غار بزرگی بود، گمان می‌کردند که خداوند

۱- تاریخ نجد، صص ۱۴ و ۱۵، چاپ دار الشروق، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق.

ص ۲۱

متعال آن را در آن کوه برای زنی خلق کرده به نام (بنت الامیر)، که برخی از افراد فاسق اراده کرده بودند تا به او ظلم نمایند، او فریاد برآورده و خدا را خوانده است، در آن هنگام غار به اذن خدای علی کبیر شکافته شد و زن را از آن دشواری پناه داد. و آنان به سوی آن غار گوشت و نان می‌فرستادند و هدایای گوناگون ارسال می‌نمودند ...

از کلام محمد بن غنم استفاده می‌شود که برخی از مردم عصر محمد بن عبدالوهاب واقعاً مشرک بوده‌اند ولی این را نمی‌توان به دیگران تعمیم داد و حکم کلی به شرک تمام مردم نمود، گرچه عقیده شرک آلود نسبت به اولیا نداشته و ندارند.

تندروی محمد بن عبدالوهاب در دعوت

استاد عبدالکریم خطیب در کتاب «الدعوة الوهابية» درباره دعوت محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

بدأت الدعوة حادة عيفة مطبوعة بطابع التطرف و المغالات، فكان طبيعياً ان يلقاها الناس بعناد و تطرف، و مثل هذا لا يجعل للمسلم مجالاً بين الطرفين المتقابلين ...

بدأت بانكار المجتمع الاسلامي كله، فالمسلمون جميعاً في نظر الوهابيين قد انسلخوا عن الاسلام بما ادخلوا على دينهم من بدع و محدثات؛ كالتوسل بغير الله، و رفع القباب على قبور الموتى ممن يعتقد فيهم الصلاح، و هذا لون من الشرك بالله، و في هذا بعض الحق، و لكن فيه كثير من المبالغة و اللغو ...

ص: ۲۲

كان لابد ان يحدث هذا بعد ان وضح الوهابيون دعوتهم في هذا الإطار الذي يحصر الاسلام في دعوتهم، و يجعل كل من انحرف عنها منحرفاً عن الاسلام، داخلاً في مداخل الكفر و الإلحاد، و نجد هذا واضحاً

في الكتب التي ألفها علماء الوهابيين. (۱) شروع دعوت او با تندي و همراه با شدت و با طبیعتی از افراطگری و غلو بود، و طبیعی به نظر می‌رسید که مردم در برابر دعوت او با عناد و شدت برخورد نمایند، و مثل این‌گونه دعوت برای صلح مجالی را بین دو طرف متقابل نمی‌گذارد ...

دعوت او با انکار تمام مجتمع اسلامی شروع شد و عموم مسلمانان در نظر وهابیان از اسلام جدا شده‌اند به جهت آنکه بدعت‌ها و حوادثی را در دینشان داخل نموده‌اند؛ همانند توسل به غیر خدا و بلند کردن گنبدها بر قبرهای مردگانی که در حق آنان اعتقاد به صلاح دارند، و این رنگی از شرک به خداست. برخی از این گفته‌ها حق و بسیاری نیز مبالغه و لغو است. باید این مطلب گفته می‌شد بعد از آنکه وهابیان دعوت خود را در این موضوع روشن کرده و اسلام را منحصر در دعوت خود دانسته، و هرکس را که از آن انحراف پیدا کرده منحرف از اسلام پنداشته و داخل در راه‌های کفر و الحاد نموده‌اند، و این مطلب را ما در کتاب‌هایی که علمای وهابی نوشته‌اند به طور وضوح و به خوبی می‌یابیم.

شورش مسلمانان بر ضد محمد بن عبدالوهاب

ص: ۲۳

استاد عبدالکریم خطیب درباره عملکرد محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

وقد بدأ هذا العمل صاحب الدعوة محمد بن عبدالوهاب، فهدم القبّة المقامه على قبر زيد بن الخطاب، ثم تلا ذلك هدم كثير من قباب الصحابه و التابعين، ثم تجاوز هذا الى قبر الرسول الكريم و إلى الكعبة الشريفة، فحاولوا بين الناس و بين التمسح بهما و التماس البركة منهما، و كان ذلك هو الذي اثار ثائرة المسلمين في كل مكان، و عدوا من اجله الوهابيين حرباً على الاسلام؛ لأنهم لا يقدسون مقدساته و لا يوقرون حرمانه. (۱) این کار را صاحب دعوت محمد بن عبدالوهاب شروع کرد، و گنبدی که بر روی قبر زید بن خطاب نصب کرده بودند را تخریب نمود و به دنبال آن گنبد‌های بسیاری از صحابه و تابعین را تخریب کرد. آن‌گاه از این تجاوز کرده و متعرض قبر پیامبر کریم (ص) و کعبه شریف شد و جلو مردم را گرفت تا دست به آن دو نکشیده و به آن دو تبرک نجویند، و این کار باعث شد تا مسلمانان در هر منطقه‌ای شورش کنند و کار و هابیان را به عنوان جنگی بر ضد اسلام تلقی نمودند؛ چرا که آنان مقدسات اسلام را محترم نشمارده و حرمت‌های آن را پاس نمی‌دارند.

محمد بن عبدالوهاب و ایجاد خلاف بین مسلمین

ص: ۲۴

استاد عبدالکریم خطیب می‌نویسد:

ونقول: ان هذه المبالغه و هذا الغلو في تنقيه العقيدة الاسلاميه من رواسب الشرك قد سبغت هوة الخلاف بين جمهور المسلمين و الوهابيين. (۱) و ما می‌گوییم: این مبالغه و تدروی در پاکسازی عقیده اسلام از رسوبات شرک شکاف اختلاف بین عموم مسلمانان و وهابیان را وسعت داده است.

سلیمان بن عبدالوہاب

او که برادر محمد بن عبدالوہاب است در شهر «عیینہ» متولد شد و متولی قضاوت در شهر «حریملاء» گشت، و در شهر «سدیر» اقامت جست و در شهر «درعیہ» وفات یافت. (۲)

عبدالعزیز محمد بن علی درباره او می‌گوید:

وسعی سلیمان بن عبد الوہاب (ت ۱۲۰۸ ه. ق) - شقیق الشیخ الامام - فی معاداة الدعوة، و تعددت اسالیب خصومته و مناوئته ... فقد ألف رسالة سماها (فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوہاب) كان من آثارها نکوص اهل حریملاء عن اتباع الدعوة، و لم يقف الأمر عند هذا الحد، بل تجاوزت آثار الكتاب الى العیینة، فارتاب و شك بعض من يدعی العلم - فی العیینة - من صدق هذه الدعوة و صحتها. (۳)

۱- الدعوة الوهابیة، ص ۱۰۳.

۲- علماء نجد خلال ستة قرون، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح البسام، ج ۱، ص ۳۰۲.

۳- دعاوی المناوئین، صص ۴۰-۴۱؛ مجموعه مؤلفات محمد بن عبدالوہاب، ج ۱، ص ۲۸۱.

ص: ۲۵

سلیمان بن عبدالوهاب- برادر شیخ امام- در دشمنی با دعوت [محمد بن عبدالوهاب] کوشش نمود، و از اسلوب‌های گوناگونی در خصومت و دشمنی با او استفاده کرد ... او رساله‌ای را به نام (فصل الخطاب در ردّ بر محمد بن عبدالوهاب) تألیف نمود که از آثار آن خروج اهالی "حریملاء" از بین پیروان دعوت محمد بن عبدالوهاب بوده است. امر او تا این حد متوقف نشد بلکه آثار کتاب او به "عیینه" رسید، و برخی از مدعیان علم در "عیینه" در صدق و صحت این دعوت شک نمودند.

شیخ عبدالله بن عثیمین می‌نویسد:

لم يقتصر نشاط سليمان علي بلدته- حریملاء- و إنما بذل جهداً لإقناع اهل العيينة بالخروج على الدعوة و دولتها، و كانت وسیله فی ذلك ان ارسل اليهم كتاباً ضمنه آراء تناقض آراء اخيه محمّد في مسائل العقيدة ... (۱) فعالیت‌های سلیمان بر شهرش "حریملاء" محصور نبود بلکه کوشش فراوان نمود تا اهالی "عیینه" را قانع به خروج بر ضد این دعوت و دولت آن کند، و وسیله او در این کار این بود که کتابی را برای آنان فرستاد که در آن آرائی نهفته بود که با آراء برادرش محمد در مسایل اعتقادی مخالف بود ... او خطاب به پیروان محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

۱- الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ص ۶۱.

ص: ۲۶

ولكن ليس هذا بأعجب من استدلالكم بآيات نزلت في الذين إذا قيل لهم لا إله إلا الله يمشيتكبرون* وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (۱) و الذين يقال لهم: أَيْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى (۲) والذين يقولون: أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا (۳)، و مع هذا يستدلون بهذه الآيات و تنزلونها على الذين يشهدون ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله، و يقولون ما لله من شريك، و يقولون: ما احد يستحق ان يعبد مع الله ... (۴) ولى اين عجيب تر از استدلال شما به آیاتی نیست که درباره کسانی نازل شده (که هرگاه به آنان گفته شود: لا اله الا الله تكبر می‌ورزند و می‌گویند: آیا ما ترك كننده خدایانمان به جهت شاعر مجنونى باشیم)، و کسانی که می‌گویند: (آیا شما گواهی می‌دهید که همانا با خداوند خدایان دیگری است). و کسانی که می‌گویند: (آیا خدایان را یک خدا به حساب آورده است) و با این حال به این آیات استدلال کرده و بر کسانی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) می‌دهند و می‌گویند: خداوند هیچ گونه شریکی ندارد و می‌گویند: هیچ کس استحقاق پرستش با خدا را ندارد، منطبق می‌سازند ... او همچنین در نقد وهابیان تکفیری می‌گوید:

۱- صافات: ۳۵ و ۳۶.

۲- انعام: ۱۹.

۳- انعام: ۱۹.

۴- الصواعق الالهية، ص ۱۱.

ص ۲۷

ومّا يدلّ علی بطلان قولکم فی تکفیر من کفرتموه ما روی البخاری فی صحیحہ عن معاویہ بن ابی سفیان - رض - قال: سمعت النبی (ص) یقول: (من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین، و انما انا قاسم و الله یعطی، و لایزال امر هذه الامه مستقیماً حتی تقوم الساعة او یأتی امر الله تعالی).

وجه الدلیل منه: انّ النبی (ص) اخبر انّ امر هذه الامه لایزال مستقیماً إلى آخر الدهر. و معلوم انّ هذه الأمور التي تکفرون بها مازالت قديماً ظاهرة ملأت البلاد، فلو كانت هی الأصنام الكبرى و من فعل شیئاً من تلك الأفعال عابد للأوثان، لم یکن امر هذه الامه مستقیماً، بل منعکساً. (۱) و از جمله چیزهایی که دلالت بر بطلان گفتار شما در تکفیر کسانی که آنان را تکفیر می‌کنید دارد حدیثی است که بخاری در صحیحش از معاویة بن ابی سفیان نقل کرده که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: (هر کسی را که خداوند قصد خیر به او دارد او را در دین فقیه گرداند، و همانا من تقسیم‌کننده‌ام و خدا عطا می‌نماید، و همیشه امر این امت مستقیم خواهد بود تا اینکه قیامت برپا شده یا امر خداوند متعال برسد).

وجه دلالت آن اینکه پیامبر (ص) خبر داده که امر این امت همیشه تا پایان تاریخ مستقیم خواهد بود، و معلوم است که این اموری را که شما به آن مردم را تکفیر می‌کنید از قدیم الایام در شهرها پر بوده است، و اگر اینها بت‌های بزرگ باشد و کارهایی را که مردم

ص ۲۸

انجام می‌دهند در حقیقت عبادت بت‌هاست، لازم می‌آید که امر این امت مستقیم نباشد بلکه بپرايه باشد.
او همچنین می‌گوید:

ومّا يدلّ علی بطلان مذهبكم ما فی (الصحيحين) عن عقبه بن عامر أنّ النبی (ص) صعد المنبر فقال: (أنتی لست اخشی علیکم ان تشرکوا بعدی و لکن اخشی علیکم الدنيا ان تنافسوا فیها ...) الحدیث.

وجه الدلالة منه انّ النبی (ص) اخبر بجمیع ما یقع علی امته ... و ممّا اخبر به فی هذا الحدیث أنّه أمن انّ امته تعبد الأوثان و لم یخافه و اخبرهم بذلك ... (۱) و از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد روایتی است که در "صحيحين" از عقبه بن عامر نقل شده که پیامبر (ص) بالای منبر رفت و فرمود: (من بر شما نمی‌ترسم که بعد از من مشرک شوید، بلکه بر شما از دنیا می‌هراسم که در آن نزاع کنید ...).

وجه دلالت آن اینکه پیامبر (ص) به تمام آنچه در بین امتش واقع می‌شود خبر داده ... و از جمله خبرهایی که در این حدیث داده اینکه از امتش در امان است که بت پرست شوند و از این خوف ندارد و به آن خبر داده است ...
او می‌گوید:

ومّا يدلّ علی بطلان مذهبكم ما روی مسلم فی صحیحته عن جابر بن عبدالله عن النبی (ص) أنّه قال: (انّ الشیطان قد أیس ان یعبده

المصلون فی جزیرة العرب، و لكن فی التحریش بینهم). و روی الحاکم و صححه و ابویعلی و البیهقی عن ابن مسعود قال: قال رسول الله (ص): (انّ الشیطان قد یئس ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و لكن رضی منهم بما دون ذلك بالمحقرات و هی الموبقات. اقول: وجه الدلالة: انّ الرسول اخبر انّ الشیطان قد آیس ان یعبده المصلون فی جزیرة العرب. و فی حدیث ابن مسعود: آیس الشیطان ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و هو بخلاف مذهبکم؛ فانّ البصره و ما حولها و العراق من دون الدجله الموضع الذیفیه قبر علی و قبر الحسین رضی الله عنهما، و كذلك الیمن کلها و الحجاز، کلّ ذلك من ارض العرب، و مذهبکم انّ هذه المواضع کلها و الحجاز، کلّ ذلك من ارض العرب، و مذهبکم انّ هذه المواضع کلها عبد الشیطان فیها، و عبت الأصنام، و کلها کفار ... و هذه الأحادیث ترد مذهبکم. (۱) و از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد روایتی است که مسلم در صحیحش از جابر بن عبدالله نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: (همانا شیطان مأیوس شده که نماز گزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند، ولی از نزاع بین آنان مأیوس نشده است). و روایت کرده حاکم و آن را تصحیح نموده و نیز ابویعلی و بیهقی از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: (همانا شیطان از اینکه بت‌ها در سرزمین عرب عبادت شوند به طور قطع مأیوس شده، و از آنان به کمتر از آن یعنی به گناهان کوچک که عقاب بر

ص ۳۰

آنان ثابت است راضی گشته است).

می‌گویم: وجه دلالت اینکه پیامبر (ص) خبر داده که شیطان از اینکه نماز گزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند مأیوس شده است. و در حدیث ابن مسعود آمده است که شیطان از اینکه بت‌ها در

سرزمین عرب عبادت شوند مأیوس شده است. و این بر خلاف مذهب شماسه؛ زیرا بصره و حوالی آن و عراق از پایین دجله، جایی که در آن قبر علی و قبر حسین - رضی الله عنهما - است و نیز تمام کشور یمن و حجاز، تمام این مکان‌ها از سرزمین عرب است، و مذهب شما آن است که در تمام این مواضع شیطان و بت‌ها عبادت می‌شوند و همه آنان کافرند ... ولی این احادیث ردّ بر مذهب شما می‌باشد.

او در ردّ پیروان برادرش می‌گوید:

من این لكم انّ المسلم الذی یشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً عبده و رسوله اذا دعا غائباً او ميتاً او نذر له او ذبح لغير الله، انّ هذا هو الشرك الأكبر الذی من فعله حبط عمله و حلّ ماله و دمه ... لم یقل اهل العلم: من طلب من غیر الله فهو مرتد، و لم یقولوا: من ذبح لغير الله فهو مرتد. (۱) از کجا برای شما ثابت شده که مسلمانی که شهادت به وحدانیت خدا و عبودیت و رسالت پیامبر (ص) را می‌دهد اگر غائب یا مرده‌ای را صدا زند یا برای او نذر کرده یا برای غیر خدا ذبح نماید، این شرک اکبری است که اگر کسی آن را انجام دهد عملش حبط شده و مال و خونس حلال می‌شود؟! اهل علم نگفته‌اند: کسی که از غیر

۱- الصواعق الإلهیة، صص ۶-۷.

خدا طلب کند مرتد است و نگفته‌اند: کسی که برای غیر خدا ذبح کند مرتد می‌شود.

ایراد به پیامبر (ص)

احمد بن زینی دحلان درباره محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

كان ينتقص النبي (ص) كثيراً بعبارات مختلفة و يزعم ان قصده المحافظة على التوحيد؛ فمنها ان يقول: انه (طارش)، و هو في لغة المشرق بمعنى الشخص المرسل من قوم إلى آخرين، فمراده انه (ص) حامل كتب؛ اي غاية امره انه كالتارش الذي يرسله الأمير او غيره في امره لأناس ليبلغهم اياه، ثم ينصرف. حتى ان بعض اتباعه كان يقول: عصای هذه خير من محمد، لأنها ينتفع بها في قتل الحية و نحوها و محمد قد مات، و لم يبق فيه نفع اصلا، و انما هو طارش و قد مضى. (۱) او به پیامبر (ص) در بسیاری از اوقات با عبارات گوناگون نقص وارد می‌کرد و گمان می‌نمود که هدفش محافظت بر توحید است، و از آن جمله اینکه می‌گفت: پیامبر «طارش» است، و آن در لغت شرق [مدینه به] معنای شخصی است فرستاده شده از قومی به قوم دیگر. و مراد او این است که او حامل نامه‌هایی است، یعنی نهایت امرش اینکه او همانند پیام‌رسان امیر یا دیگری است در رساندن امری برای مردم تا به آنان برساند و برگردد. حتی برخی از پیروانش می‌گفتند: این عصای من بهتر از محمد است؛ زیرا به آن در کشتن

۱- الدرر السنية في الرد على الوهابية، احمد بن زيني دحلان، ص ۱۴۵.

مار و مثل آن کمک گرفته می‌شود در حالی که محمد مرده و در او نفعی اصلاً باقی نمانده بلکه او پیام‌رسانی است که رفته است.

رشید رضا و دفاع از جنایات وهابیان

محمد رشید رضا در صدد دفاع از قتل و غارت وهابیان نسبت به مردم طائف برآمده و در توجیه عملکرد آنان می‌گوید:
ان وقع منهم خطأ فقد وقع ممن هم خير منهم؛ كالصحابه الذين قتلوا جماعة اسلموا بامر خالد بن الوليد. (۱) اگر از آنان خطایی سرزند به طور حتم از کسانی خطا سرزده که از آنان برتر بوده‌اند؛ همچون صحابه که جماعتی را به دستور خالد بن ولید به قتل رساندند.

ولی هنگامی که برای رشیدرضا روشن شد که وهابیان با کمک انگلستان بود که حجاز را از دست دولت عثمانی گرفتند در صدد انتقاد از وهابیان برآمده و می‌گوید:

نعم، انا نظنّ الآن أنّه كان في الإمكان ان ينال صاحب «نجد» ما لا غنى عنه من تموين بلاده و الاعتراف باستقلاله فيها بدون ان يقيد نفسه بما ذكر في هذه المعاهدة. (۲) آری، ما امروزه گمان می‌کنیم که او می‌توانست صاحب نجد شود و به خواسته ضروری خود که همان پاکسازی شهرها و اعتراف به استقلالش در آن برسد بدون آنکه خودش را مقید به آنچه در آن معاهده کرده بداند.

محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین

اشاره

۱- الوهابيون و الحجاز، رشید رضا، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۱۱۱.

ص: ۳۳

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله‌های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می‌کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله‌های شیخ مراجعه می‌کند، به جز رساله‌اش به اهل قصیم پی می‌برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها و رساله‌ها غالباً در کتاب «الدرر السنیة» از عبدالرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه‌هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می‌کنیم:

ادعای محمد بن عبدالوهاب در توحید

محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... وأنا في ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام، قبل هذا الخير الذي من الله به، وكذلك مشايخي ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشايخه أن أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه. (۱) ... من در آن وقت معنای لا-اله الا الله را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.

از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

معیارهای توحید و شرک نزد محمد بن عبدالوهاب

اشاره

ص: ۳۵

از جمله کتاب‌های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاصّ مدارس و حوزه‌های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان‌هایی را برای کفر و غلوّ در دین و شرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

معیار اول

اشاره

محمّد بن عبدالوهاب می گوید:

إعلم رحمك الله أنّ التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل الذين أرسلهم الله إلى عباده فأولهم نوح (ع)، أرسله الله إلى قومه لَمَّا غلّوا في الصالحين ودأ وسواعاً ويغوث ويعوق ونسراً... (۱) بدان- خداوند تو را رحمت کند- که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می‌باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند ...

پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای

ص: ۳۶

مراحلی است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می‌آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است.

ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می‌پرستیدند، نه اینکه درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آنها همانند پرستش بت به حساب می‌آید. مگر نه این است که اعمال به نیت است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست. برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

معیار دوم

اشاره

ابن عبدالوهاب می‌گوید:

وآخر الرسل محمد (ص) وهو الذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلى قوم یتعبدون ویحجون یتصدقون ویذکرون الله ولکنهم یجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم و بین الله - یقولون: نرید منهم التقرب إلى الله - ونرید شفاعتهم عنده؛ مثل

ص ۳۷

الملائکة و عیسی و مریم و أناس غیرهم من الصالحین. (۱) و آخرین پیامبر محمد (ص) است. او کسی است که صورت‌های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کرده و حج به جای می‌آوردند و صدقه می‌دادند و ذکر خدای می‌گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می‌دادند و می‌گفتند: ما از آنها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آنها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از اینها از صالحان.

معیار سوم

پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می‌گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آنها کسانی بودند که هرگاه گفته می‌شد: بگویید: «لا اله الا الله» استکبار می‌کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت‌ها را عبادت می‌کرده و به یکدیگر ظلم می‌نمودند و همدیگر را می‌کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می‌دادند، آیا مطابق حرف محمد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجه به وسائط و استغاثه به آنها بود؟

ص ۳۸

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می‌کند، با اعتقاد به اینکه آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی‌دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت‌ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آنها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آنها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می‌دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می‌کند، از این جهت بوده که آنان بت‌های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آنها عبادت می‌کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می‌فرماید: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ «... [دلیلشان این بود که] اینها را نمی‌پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خدا نزدیک کنند...». (زمر: ۳)

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت‌ها قائل بودند. به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم (ع) را نمی‌توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخی و قرآن کریم، آنان قائل به تجسد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند.

ص ۳۹

لذا خداوند متعال می‌فرماید:

(وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (مائده: ۱۱۶)

و آن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! ...

و نیز می‌فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ) (مائده: ۷۳)

آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست ...

اشاره

ابن عبدالوهاب می‌گوید:

فبعث الله تعالى محمداً (ص) يجدد لهم دينهم - دين إبراهيم - ويخبرهم أن هذا التقرب والإعتقاد محض حق الله - تعالى - لا يصلح منه شيء لغيره ولا لملك مقرب ولأنبي مرسل فضلاً عن غيرهما. (۱) پس خداوند متعال محمداً (ص) را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او

ص ۴۰

صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نبی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.

پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرب به غیر خدا نمی‌جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسل به افراد صالح سعی می‌کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می‌فرماید: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید). (مائده: ۳۵)

و نیز در لزوم واسطه قرار دادن پیامبر (ص) برای بخشش گناهان می‌فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف (ع) را نقل می‌کند و اشاره به پشیمانی آنها می‌کند می‌فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده

ص ۴۱

و گفتند: (یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ)؛ «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم». (یوسف: ۹۷)
 اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

معیار چهارم

اشاره

او همچنین می گوید:

... وإلما فهولاء المشركون - یعنی كفار قریش - يشهدون إن الله هو الخالق وحده، لا شريك له، وأنه لا يرزق إلا هو، ولا يحيي إلا هو ولا يميت إلا هو، ولا يدبر الأمر إلا هو، وأن جميع السموات ومن فيهن والأرضين السبع ومن فيها كلهم عبده وتحت تصرفه وقهره ... (۱) ... وگرچه آن مشرکان؛ یعنی كفار قریش گواهی می دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسی جز او نمی میراند و زنده نمی کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان‌ها و هر کس که در آنها است و زمین‌های هفت گانه و هر آن کس که در آنها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.

پاسخ

۱- کشف الشبهات، ص ۷.

ص ۴۲

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در زمان پیامبر (ص) توحید در خالقیت را قبول داشته‌اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می‌فرماید:

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (لقمان: ۲۵)

و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ همه می‌گویند: خدا.

ظاهر آیه این است که درباطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می‌شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت‌ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرف در این عالم می‌باشند، بدون اینکه تصرفشان؛ اعم از رزق و نصرت و ... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداوند سبحان می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا) (عنکبوت: ۱۷)

آنها را که غیر از خدا پرستش می‌کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.

از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آنها را عبادت می‌کردند.

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید:

(قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي

ص ۴۳

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (سبأ: ۲۲)

بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می‌پندارید بخوانید! [آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که] آنها به اندازه ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند.

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید:

إنَّ العبادةَ شرعاً معناها الاتيان بأقصى الخضوع قلباً وقالباً، فهي إذن نوعان قلبية وقالبية، فالقلبية: هي إعتقاد الربوبية أو خصيصة من خصائصها كالاستقلال بالنفع أو الضرر ونفوذ المشيئة لمن اعتقد فيه ذلك. والقالبية: هي الإتيان بأنواع الخضوع الظاهرية من قيام وركوع وسجود وغيرها مع ذلك الإعتقاد القلبی، فإن أتى بواحد منها بدون ذلك الإعتقاد لم يكن ذلك الخضوع عبادةً شرعاً ولو كان سجوداً... (۱) عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه‌ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر.

و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی به ربوبیت. لذا هرگاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی به ربوبیت انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی‌شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد

...

۱- التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۴.

و شاهد این برداشت، سجده ملائکه بر آدم و سجده یعقوب و فرزندان‌ش در برابر یوسف می‌باشد.
حسن بن فرحان مالکی می‌گوید:

إنّ هذا الإِعتِراف الّتی إِعتِرف بها المشرکون قد أجاب عنها بعض العلماء، وذكروا أنّ المشرکین إنّما إِعتِرفوا بها من باب الإِفحام والإِنقِطاع، ولس من باب الإِقْتناع، ولو كانوا صادِقین فی إِعتِرافهم لأتوا بلوازم هذا الإِعتِراف. فلذلک یأمر الله نبيّه (ص) أن یدکرهم بلوازم هذا الإِعتِراف كما فی قوله تعالی: (فقل أفلأ- تتقون) (قل أفلأ- تذکرون) فکأنّ الله عزّ وجلّ یوبّخهم بأنّهم کاذبون وأنّهم لا یؤمنون بالله عزّ وجلّ خالقاً ورازقاً... (۱) این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده‌اند را برخی از علما از آن این‌گونه جواب داده‌اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می‌شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می‌کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان‌گونه که در قول خداوند «افلا تتقون» و «افلا تذکرون» آمده است. پس گویا خداوند عزّوجلّ آنان را توبیخ می‌کند که در ادعایشان دروغ می‌گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.

گستره تکفیر نزد محمد بن عبدالوهاب

اشاره

۱- داعیه و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۴۸.

ص: ۴۵

محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را با تعبیرات گوناگون تکفیر می کرده است و تکفیرهای او را می توان در چهار دسته خلاصه نمود:

۱. تکفیر اهالی مناطق

الف) تکفیر اهالی تمام مناطق

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱)

ب) تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

ی ک- اهالی «بدو»

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. (۲)

دو- اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۳)

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، صص ۱۲، ۶۴، ۷۵، ۷۷ و ۸۶.

۲- همان، ج ۹، صص ۲ و ۲۳۸؛ ج ۱۰، صص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ ج ۸، صص ۱۱۷، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۷۷.

ص: ۴۶

سه- اهالی «سدير»

او تمام اهالی «سدير» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۱)

چهار- اهالی «أحساء»

او می‌گوید: «إِنَّ الْأَحْسَاءَ فِي زَمَانِهِ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ» (۲)؛ «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می‌پرستند».

پنج- قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می‌گوید: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ» (۳)؛ «آنان به قیامت ایمان نمی‌آورند».

شش- قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۴)

هفت- قبیله «عیینه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عیینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۵)

هشت- تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می‌گوید:

۱- الدرر السنیة، ج ۲، ص ۷۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۴.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۴- همان.

۵- همان، ج ۸، ص ۵۷.

ص ۴۷

إِنَّ دِينَهُمْ هُوَ الَّذِي بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ بِالْإِنذَارِ عَنْهُ. (۱) همانا دین اهالی مکه- یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا (ص)- همان دینی است که رسول خدا (ص) مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.

نه- نسبت بت پرستی به اهالی نجد

وی مدعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۲)

۲. تکفیر پیروان مذاهب

الف) تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می‌گوید: «ومن شكَّ في كفرهم فهو كافر» (۳)؛ «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است». محمّد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت‌گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمّد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می‌داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می‌پندارد.

ب) نسبت شرک به علم فقه و فقها

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۸۶؛ ج ۹، ص ۲۹۱.

۲- همان، ص ۱۹۳.

۳- همان، ص ۳۶۹.

ص ۴۸

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ). سپس می‌گوید:

فَسَّرَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْأئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الفقه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شُرَكَاءَ وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَابًا لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسَرِينَ خِلَافًا فِي ذَلِكَ ... (۱) این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را برگزیدن ربی غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم ...

ج) تکفیر متکلمین

محمّد بن عبدالوهاب، ادّعی اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آنکه به

۱- الدرر السنیة، ج ۲، ص ۵۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۳.

ص ۴۹

کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا و لغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

۳. تکفیر علمای پیشین و معاصران خود

الف) نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید:

... و لم یمیزوا بین دین محمّد (ص) و دین عمرو بن لحي الذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح. (۱) آنان بین دین محمّد (ص) و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده‌اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.

و اما اینکه عمرو بن لحي کیست، به قصّه‌ای که ابن هشام نقل می‌کند گوش فرا دهید. او می‌گوید: «اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود». او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: «این بت‌هایی است که آنها را عبادت می‌کنیم و هرگاه از آنان باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می‌کنند».

عمرو بن لحي به آنان گفت: «آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود

ص ۵۰

به سرزمین عرب برده و آنها را عبادت کنیم؟» او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱)

عبارت محمّد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لُحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تَبَرُّک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

ب) تکفیر سلیمان بن سحیم

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلّد ابن تیمیه به حساب می‌آمده است می‌گوید:

نذکر لک أنّک أنت وأباك مصرّحون بالكفر والشرك والنفاق!! ... أنت وأبوک مجتهدان فی عداوة هذا الدین لیلاً ونهاراً!! ... إنّک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الاسلام!! ... وهذا کتابکم فیہ کفرکم!! (۲) من به تو تذکر می‌دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۲- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۱.

ص ۵۱

و شرک و نفاق کرده‌اید!! ... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!! ... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می‌باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای!! ... و این است نوشته‌ات که کفر شما را ثابت می‌کند!!

ج) تکفیر احمد بن عبدالکریم

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه‌ای فرستاد و در آن چنین نوشت:
... طحت علی ابن غنم و غیره و تبرأت من مله ابراهیم و أشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین ... (۱) تو ابن غنم و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی ...

د) تکفیر ابن عربی

محمّد بن عبدالوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می‌گوید: «هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است». حتی او می‌گوید: «هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است». (۲)

ه) تکفیر ضمنی فخر رازی

محمد بن عبدالوهاب، فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می‌گوید: «إنّ الرازی هذا أَلْفٌ کتاباً یحسن فیه

۱- الدر السنیة، ج ۱۰، ص ۶۴.

۲- همان، ص ۲۵.

ص ۵۲

عباده الکواکب» (۱)؛ «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگانرا خوب شمرده است». این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت‌ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

د) تکفیر ابن عبداللطیف، ابن عفالق و ابن مطلق

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

فأما ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق فسبابة للتوحيد! ... و ابن فیروز هو أقربهم إلى الإسلام. (۲) اما ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام‌دهنده توحیدند!! ... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک‌تر است. این در حالی است که خود او اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است. و در جایی دیگر درباره او می‌گوید: «کافر کفراً أكبر مخرج من الملة» (۳)؛ «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است».

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می‌باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می‌داند.

۴. تکفیر مسلمانان

الف) نسبت انکار معاد به غالب مردم

۱- الدر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

۲- همان، ص ۷۸.

۳- همان، ص ۶۳.

ص ۵۳

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۱)

ب) تکفیر اکثر مسلمانان

محمد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن‌ها، تکفیر کرده است. (۲)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند. (۳)

ج) تکفیر مسلمانان معاصر خود

محمد بن عبد الوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می‌گوید:

و كثير من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلّا هبل ويغوث ويعوق ونسراً واللات والعزى ومناة!! فإن جاد فهمه عرف أنّ المقامات المعبودة اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدریس وأبو حذیفة ونحوهم منها. (۴)

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۶۳.

۴- همان، ص ۱۱۷.

ص ۵۴

و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزّی و منات را نمی‌شناسند. اگر فهم درستی داشتند می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو اینها از خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو اینها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.

وی می‌گوید: «شُرک کفار قریش دون شرک کثیر من الناس الیوم» (۱)؛ «درجه شرک کفار قریش، بسیار پایین‌تر از شرک مردم امروز است».

او همچنین می‌گوید:

فإذا علمت هذا وعلمت ما علیه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشرکاً من المشركين الذين قاتلهم النبي (ص). (۲) هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می‌فهمی که کفر و شرک افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر (ص) با آنان به قتال پرداخت.

او در جایی دیگر می‌گوید:

لانكفر إلا من بلغته دعوتنا للحق ووضحت له المحجة وقامت عليه الحجة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما نقاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات ... (۳) ما تکفیر نمی‌کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده

۱- الدر السنیة، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- همان، ص ۱۶۰.

۳- همان، ص ۲۳۴.

ص: ۵۵

و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرک و رزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می‌نمایند ...

مقصود ایشان از شرک و رزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی شرک به حساب می‌آیند.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره محمد بن عبدالوهاب**اشاره**

ص ۵۶

اشاره

ص ۵۷

از زمان پیدایش وهابیت، عالمان برجسته اهل سنت پیوسته ضد عقاید انحرافی آنها موضع گرفته و افکارشان را نقد کرده‌اند؛ چنان که دکتر عبدالله بن عثیمین از وهابیان معاصر می‌گوید:

تبین الرسائل الشخصية للشيخ الامام، ان نشاط المعارضة النجدية كان مختلف الجوانب، و في مقدمة اوجه ذلك النشاط الكتابة ضدها. و المتأمل في هذه الرسائل يرى كثرة تلك الكتابة ... (۱) رساله‌های شخصی شیخ امام محمد بن عبدالوهاب روشن می‌کند که فعالیت‌های معارضان او در سرزمین نجد گسترده و همه‌جانبه بوده است، و در مقدمه همه این فعالیت‌ها، کتاب‌ها و نوشته‌هایی بوده که بر ضد او به رشته تحریر در آمده است، و کسی که در این رساله‌ها تأمل کند پی به کثرت این نوشته‌ها خواهد برد ...

۱- دعاوی المناوئين، ص ۳۲.

ص ۵۸

از این رو، به بخشی از این موضع گیری‌ها اشاره می‌شود:

۱. محمد بن عبدالله بن فیروز

او از علمای نجد است که در احساء سال ۱۱۴۲ ه. ق متولد شد ولی در نجد سکنی گزیده. او دارای اساتید و شاگردان زیادی بوده و در فنون بسیاری از علوم مهارت داشته و در سال ۱۲۱۶ ه. ق در بصره وفات یافته است. (۱)

عبدالعزیز محمد بن علی عبداللطیف در کتاب «دعاوی المناوئین» درباره او می‌نویسد:

ولکن هذا الخصم - محمد بن فیروز - قد بلغت محاربتة و مناهضته لهذه الدعوة حدّاً لا یوصف، لذا مدحه احد خصوم هذه الدعوة و هو الحداد. (۲) و لکن این دشمن - محمد بن فیروز - دشمنی و قیام او بر ضدّ این دعوت به حدّی رسیده که قابل توصیف نیست، و لذا یکی از دشمنان این دعوت یعنی حداد او را مدح کرده است.

او همچنین درباره محمد بن عبدالله بن فیروز می‌گوید:

وناھض محمد بن فیروز (ت ۱۲۱۶ ه. ق) دعوة الشيخ الامام اشنع مناهضة و اشدھا، و کاد لها بمختلف انواع الکید و المکر، و من جملة کیده انه الّف کتاباً فی الردّ علی هذه الدعوة بعنوان

۱- علماء نجد، ج ۳، ص ۸۸۲.

۲- همان، ص ۳۶.

ص ۵۹

(الرساله المرضیه فی الرد علی الوهابیة). (۱) محمد بن فیروز بر ردّ دعوت شیخ امام شنیع‌ترین و شدیدترین قیام و نهضت را داشته و از هر طریقی در این راه کوشش نموده است که از جمله آنها اینکه کتابی را در ردّ این دعوت با عنوان «رساله مرضیه در رد وهابیت» تألیف کرده است.

۲. علوی بن احمد بن حسن حداد

او از علمای «حضر موت» بوده که در سال ۱۲۳۲ ه. ق متولد شده است، و دارای تألیفاتی می‌باشد. او در تعریفی که از محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی دارد، می‌گوید:

ولله درّ الشیخ محمد بن عبدالله فیروز الحنبلی، لما قام مجتهداً ابتغاء مرضاة الله فی اطفاء بدعة هذا الخبیث، کلّما رأی وجهاً لبعض اهل المذاهب الاربعه تبع ذلك الوجه اذا كان مخالفاً لما یعلمه او یقولہ ابن عبدالوهاب البدعی. (۲) خداوند شیخ محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی را جزای خیر دهد که چگونه در خاموش کردن بدعت این خبیث به جهت خشنودی خداوند قیام نموده و کوشید. و هر زمان که شخصیتی از اهل مذاهب اربعه را می‌دید در صورتی که مخالف با آراء محمد بن عبدالوهاب بدعت گزار بود او را دنبال می‌نمود.

۱- دعاوی المناوئین، ص ۴۲؛ الشیخ محمد بن عبدالوهاب، حیات و فکر، العثیمین، ص ۱۴۶.

۲- مصباح الأنام وجلاء الظلام فی ردّ شبه البدعی النجدی، علوی حداد، ص ۶۰.

ص ۶۰

او نیز درباره محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

إذا اراد الرجل ان یدخل فی دینه یقول له: اشهد علی نفسک انک کنت کافراً، و اشهد علی والدیك انهما ماتا کافرین، و اشهد علی العالم الفلانی و الفلانی انهم کفار، فان شهد بذلك قبله و الا قتله. (۱) هر گاه کسی می‌خواست تا وارد دین او شود به او می‌گفت: بر خود گواهی ده که تو کافر بوده‌ای و نیز بر پدر و مادرت گواهی ده که آن دو کافر از دنیا رفته‌اند و بر فلان عالم و فلان عالم گواهی ده که کافرند. او اگر این گواهی‌ها را می‌داد او را قبول می‌کرد و گرنه او را به قتل می‌رسانید.

او در انتقاد از این عملکرد محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

ایها النجدی! کیف لاترضی بالأحیاء ان تجعلهم مشرکین حتی تعدیت ایها النجدی علی اموات المسلمین من سنین عدیده تقول ضالین مضلین، حتی عینت اناساً من اکابر العلماء المحققین و ائمه مقتدی بهم الصالحین ... (۲) ای نجدی! چگونه به زنده‌ها رضایت ندادی در اینکه آنان را مشرک دانستی تا اینکه بر اموات مسلمین سالیان متمادی گذشته نیز تجاوز کرده و می‌گویی که گمراه و گمراه‌کننده‌اند، تا به حدی که بسیاری از بزرگان علمای محققین و امامانی که مقتدای مردم و صالح بوده‌اند را نشانه رفته‌ای ...

۱- مصباح الأنام، ص ۵.

۲- همان، ص ۲۲.

او نیز در ردّ وهابیان در انطباق آیات مشرکان بر مسلمانان می‌گوید:

وأما ما استدل به من الآيات الكريمة على تكفير المسلمين كقوله تعالى: (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱))

و مابعدها من الآيات، هي أنما نزلت في حق الكفار المنكرين للقرآن و الرسول (ص)، فأى مناسبة بين المسلم و الكافر. (۲) و اما آنچه از آیات کریمه به آنها بر تکفیر مسلمانان استدلال شده همانند قول خداوند متعال: (بگو برای کیست زمین و آنچه در آن است اگر می‌دانید. زود است که بگویند: خدا. بگو: آیا متذکر نمی‌شوید) و ما بعد آن از آیات. این آیات در حق کفار منکر قرآن و رسول خدا (ص) نازل شده است، پس چه مناسبتی بین مسلمان و کافر.

او در ردّ اتهام وهابیان به مسلمانان می‌گوید:

هؤلاء مهما عظموا الأنبياء والأولياء، فإنهم لا يعتقدون فيهم ما يعتقدون في جناب الحق تبارك و تعالى من الخلق الحقيقي التام، و أنما يعتقدون الوجاهة لهم عند الله في امر جزئي، و ينسبونه لهم مجازاً، و يعتقدون ان الأصل و الفعل لله سبحانه. (۳) مسلمانان هر چه که پیامبران و اولیا را تعظیم کنند ولی درباره آنان آنچه را درباره جناب حق و تبارك و تعالى معتقدند از خلق حقیقی

۱- مؤنون: ۸۴ و ۸۵.

۲- مصباح الأنام، صص ۱۷-۱۸، با اختصار.

۳- همان، ص ۵.

ص ۶۲

تام، معتقد نمی‌باشند بلکه معتقد به وجاهت داشتن اینان نزد خداوند در امر جزئی هستند و آن را به اولیا از باب مجاز نسبت می‌دهند و معتقدند که اصل و فعل برای خدای سبحان است.

او نیز می‌گوید:

واقمیا النصّ النجدی بمنع النذر مطلقاً للأکابر، فمن افتراه علی کتب الشریعۃ و جهله المركب. (۱) اما نص نجدی [محمد بن عبدالوهاب] به منع نذر به طور مطلق برای بزرگان، این از اتهامات او بر کتاب‌های شریعت و جهل مرکب او به حساب می‌آید. او دو کتاب در ردّ محمد بن عبدالوهاب و دعوت او تألیف کرده است، که اولین کتاب او با عنوان «السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر» است (۲)، و بعد از آن کتاب دیگری را با عنوان «مصباح الأنام و جلاء الظلام فی ردّ شبه البدعی النجدی التي اضلّ بها العوام»، تألیف کرده است. این کتاب در هفده فصل تدوین شده و در هر فصلی ردّی بر دعوت محمد بن عبدالوهاب و تقریر مباحث مخالف با اوست، او در آن کتاب در صدد تقریر جواز استغاثه به ارواح اولیا و بنای بر قبور اولیا و مزارات صالحان برآمده است.

او درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

یضمّر دعوی النبوة و تظهر علیه قرائنها بلسان الحال، لا بلسان

۱- مصباح الأنام، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۲.

ص ۶۳

المقال، لثلا تنفر عنه الناس. و يشهد بذلك ما ذكره العلماء من انّ [ابن] عبدالوهاب كان في اول امره مولعاً بمطالعة اخبار من ادعى النبوة كاذباً كمسيلمة الكذاب و سجاح و الأسود العنسي و طليحة الأسدي و اضرابهم. (۱) او در درون خود ادعای نبوت داشت و به زبان حال قرائن آن ظاهر می گشت نه به زبان گفتار، تا اینکه مردم از او بیزار نشوند. شاهد آن چیزی است که علما ذکر کرده اند به اینکه محمد بن عبدالوهاب در اوائل امرش شوق بسیاری به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل مسيلمه کذاب و سجاح و اسود عنسی و طليحه اسدی و امثال آنها داشت.

او نیز درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

كان ينتقص النبي (ص) كثيراً بعبارات مختلفة، منها قوله: انه طارش، بمعنى انّ غاية امره انه كالطارش الذي يرسل إلى اناس في امر فيبلغهم ثم ينصرف. و كان بعضهم يقول: عصای خير من محمد (ص)، لأنها ينتفع بها بقتل الحية و نحوها، و محمد قد مات و لم يبق فيه نفع اصلا، و انما هو الطارش و مضى. و بهذا يكفر عند المذاهب الأربعة، و من ذلك انه كان يكره الصلاة على النبي (ص) و يتأذ من سماعها و ينهى عن الجهر بها على المنابر و يؤذى من يفعله، و منع من الإتيان بها على المنابر ليلة الجمعة، و لذلك احرق (دلائل الخيرات) و غيره من كتب الصلاة على

ص ۶۴

النَّبِيِّ (ص) و تستر بدعوی انّ ذلك بدعء. (۱) او در بسیاری از اوقات با عبارات گوناگون به پیامبر (ص) نقص وارد می‌کرد، از آن جمله گفته اوست که محمّد (ص) طارش است، یعنی عاقبت کار او همانند شخص پیام‌رسان است که به جهت کاری به سوی مردم فرستاده می‌شود و امرش را ابلاغ می‌نماید و سپس منصرف می‌شود. و بعضی از آنها می‌گفتند: عصای من از محمّد (ص) بهتر است زیرا به وسیله آن در کشتن مار و امثال آن بهره می‌برم، ولی محمّد به طور حتم مرده و هرگز از او کسی بهره‌مند نمی‌شود، و همانا او همانند پیام‌رسانی است که آمده و رفته است. و بدین جهت است که نزد عموم مذاهب اربعه تکفیر شده است. و از جمله اینکه او درود فرستادن بر پیامبر (ص) را کراهت داشت و از شنیدن آن اذیت می‌شد و از جهر به صلوات بر منبرها نهی می‌کرد و کسی که این کار را انجام می‌داد او را اذیت می‌نمود، و از فرستادن صلوات در شب‌های جمعه بالای منبر منع می‌کرد و بدین جهت کتاب (دلایل الخیرات) و دیگر کتاب‌ها از کتاب صلوات بر پیامبر (ص) را سوزاند، این کار را با بهانه اینکه بدعت است انجام می‌داد. او همچنین درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

وكان يقول: انّ الربابۃ فی بیت الخاطئه اقل اثماً ممّن یناجی و یدکّر بالصلاة علی النبی (ص) علی المنابر. (۲) او می‌گفت: تار زدن در خانه زن بدکاره گناهش کمتر است

۱- مصباح الأنام، ص ۴.

۲- همان، ص ۶۷.

ص ۶۵

از کسی که نجوا کرده و ذکر صلوات بر پیامبر (ص) را بر بالای منابر می‌کند.
او نیز می‌گوید:

ومن اعظم بدع النجدی عقده الدروس فی التجسیم للباری، تعالی الله عن قول الجاحدین و الکافرین علواً کبیراً. (۱) و از بزرگ‌ترین بدعت‌های نجدی [محمد بن عبدالوهاب] تدوین درس‌هایی درباره تجسیم خداوند بود، خدایی که از گفتار منکران و کافران برتری زیادی دارد.

او همچنین می‌گوید: «ومع ذلك اظهر التجسیم و الحركة و الانتقال» (۲)؛ «در عین حال او اظهار تجسیم خدا و حرکت و انتقال او را نمود».

۳. عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان

او در قریه «اثیثیه» در «وشم» متولد شد و علوم بسیاری را فراگرفت، و دارای دیوان شعر و برخی از رساله‌هاست. وی معاصر محمد بن عبدالوهاب بود. او در سال ۱۱۷۹ ه. ق بعد از رجوعش از مدینه کنار وادی «عظیم» وفات یافت. (۳)

عبدالعزیز محمد بن علی العبد اللطیف می‌گوید:

وقد جاهر عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان (ت ۱۱۷۹ ه. ق) بالعداوة للشیخ، فآلف رسالته فی نحو ثمانیه کراسات من القطع

۱- مصباح الأنام، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۲۳.

۳- السحب الوابله، ص ۶۸۱؛ علماء نجد، ج ۲، ص ۴۷۳.

ص ۶۶

الصغیر ردّ بها الشیخ محمد بن عبدالوهاب. (۱) عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن عدوان با شیخ به طور علنی و آشکار به دشمنی پرداخت. او رساله‌ای را در هشت قسمت کوچک در ردّ شیخ محمد بن عبدالوهاب تألیف نمود.

۴. مرید بن احمد الوهیبی تمیمی

وی که معاصر ابن عبدالوهاب بود، در شهر «حریملاء» متولد شد و به جهت فراگیری دانش به «دمشق» رفت و قاضی آن دیار شد، و در سال ۱۱۷۱ ه. ق در شهر «رغبه» به قتل رسید. (۲)

عبدالعزیز محمد بن علی العبد اللطیف که از مدافعان سرسخت محمد بن عبدالوهاب است درباره او می‌گوید:
وکان مرید بن احمد الوهیبی التمیمی من اهل حریملاء من اعداء الدعوة و بلغ من عداوته و تضلیله ان ذهب إلى صنعاء فی الیمن، فشوّه دعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب، ممّا جعل الصناعی - علی رأی البسام - ینقض مدحه بقصیده اخرى علی وزنها. (۳) مرید بن احمد وهیبی تمیمی از اهالی حریملاء از دشمنان دعوت [محمد بن عبدالوهاب] بود، و دشمنی و عداوت او به حدی رسید که سفری به صنعای یمن نمود و در آن دیار به مقابله با دعوت او

۱- دعاوی المناوئین، صص ۳۸-۳۹.

۲- علماء نجد، ج ۳، ص ۹۴۷.

۳- همان، ص ۹۴۸.

ص ۶۷

پرداخت تا به حدی که بنا بر رأی بسام باعث شد تا صنعانی قصیده‌ای را که در مدح محمد بن عبدالوهاب سروده بوده به قصیده‌ای هم وزن آن در ردّ او مبدّل کند.

این قصیده را نوه‌اش یوسف بن ابراهیم الامیر با عنوان «محو الحوبه فی شرح ابیات التوبه» شرح کرده است. (۱)

ه. سیف بن احمد عتیقی

او معاصر محمد بن عبدالوهاب و متوفای سال ۱۱۸۹ ه. ق است عبدالعزیز محمد بن علی درباره او می‌گوید:
ومن المناوئین لهذه الدعوه سیف بن احمد العتیقی (ت ۱۱۸۹ ه. ق) و یتجلّی عداثه بانّه جمع الردود التي ردّ علی الشیخ محمد بن عبدالوهاب، فکانت سفرّاً ضحماً. (۲) و از جمله دشمنان این دعوت [دعوت محمد بن عبدالوهاب] سیف بن احمد عتیقی است، و دشمنی او در این تجلّی پیدا کرده که تمام ردیه‌های بر شیخ محمد بن عبدالوهاب را در یک کتاب جمع نمود که کتاب بزرگی شد.

۶. احمد بن زینی دحلان (ت ۱۳۰۴ ه. ق)

او در سال ۱۲۳۲ ه. ق در مکه متولد شد و در آن دیار متولی امر افتاء و تدریس گشت. او که مفتی شافعی‌ها در مکه بوده کتاب‌هایی را در ردّ

۱- کشف النقاب، ص ۷۵.

۲- دعاوی المناوئین، ص ۴۰.

وهابیان و علی الخصوص محمد بن عبدالوهاب تألیف کرده که از جمله آنها کتاب «الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة» است. این کتاب چندین بار طبع شد و در ضمن کتاب او «خلاصه الکلام فی امراء البلد الحرام» و نیز کتاب دیگر او «الفتوحات الاسلامیة» موجود می‌باشد.

محمد منظور نعمانی درباره فعالیت‌های ضد وهابی او می‌نویسد:

صارت ارض الحجاز مرکز دعایه ضدّ الشیخ محمد بن عبدالوهاب و جماعته بعد ما اقتصد الوهابیین قواّت محمد علی پاشا حاکم مصر آنذاک علی ایعاز من الحکومة العثمانیة ... (۱) سرزمین حجاز مرکز دعوت بر ضد شیخ محمد بن عبدالوهاب و جماعت او شد بعد از آنکه قوای محمد علی پاشا حاکم مصر در آن زمان با دستور دولت عثمانی وهابیان را بیرون راندند.

زینی دحلان درباره وهابیان می‌گوید:

فلا یعتقدون موحداً الا من تبعهم فیما یقولون، فصار الموحدون علی زعمهم اقل من کل قلیل. و قال له اخوه سلیمان يوماً: کم ارکان الاسلام یا محمد بن عبدالوهاب؟ فقال: خمسة، فقال: انت جعلتها ستة، السادس من لم یتبعک فلیس بمسلم، هذا عندک رکن سادس للاسلام. (۲) آنان کسی را موحدی نمی‌دانند جز آنکه آنان را در آنچه می‌گویند پیروی کند، و لذا موحدان به گمان آنان از هر چیزی کمترند. برادر او سلیمان روزی به او گفت: (ای محمد بن عبدالوهاب!) ارکان

۱- دعایات مکثفه ضد الشیخ محمد بن عبدالوهاب، صص ۲۶-۲۷، چاپ مکتبه الفرقان، هند.

۲- الدرر السنیة فی الرد علی الوهابیة، صص ۴۲-۴۳.

ص ۶۹

اسلام چند تاست؟ گفت: پنج تا. او گفت: تو آنها را شش تا قرار داده‌ای و ششمین آن را این می‌دانی که اگر کسی تو را پیروی نکرد مسلمان نیست و این نزد تو رکن ششم برای اسلام است.

او که معاصر ظهور وهابیان و در مکه مفتی شافعی‌ها بوده، می‌گوید:

وكانوا يصرحون بتكفير الأمة منذ ستمائة سنة، و اول من صرح بذلك محمد بن عبدالوهاب، فتبعوه في ذلك. و اذا دخل انسان في دينه و كان قد حج حجة الاسلام قبل ذلك يقولون له: حجّ ثانياً؛ فانّ حجّك الاولى فعلتها و انت مشرك فلاتسقط عنك الحج. (۱) آنان تصریح به تکفیر امت از ششصد سال پیش می‌کنند، و اول کسی که تصریح به این مطلب نمود محمد بن عبدالوهاب است، و دیگران از او در این امر متابعت کردند. و اگر کسی به دین او وارد می‌شد در حالی که قبل از آن حج به جای آورده بود به او می‌گفتند: دوباره حج به جای آور؛ چرا که حج اولی که به جای آورده‌ای در حال شرک بوده و از تو ساقط نمی‌گردد. او نیز می‌گوید:

وكان يقول لهم: اني ادعوكم إلى الدين، و جميع ما هو تحت السبع الطباق مشرك على الإطلاق، و من قتل مشركاً فله الجنة، و صارت نفوسهم بهذا القول مطمئنة. (۲)

محمد بن عبدالوهاب به آنان می‌گفت: من شما را به دین دعوت

۱- الدرر السنية في الرد على الوهابية، ص ۵۰.

۲- همان، ص ۴۶.

ص ۷۰

می‌کنم، [می‌گویم:] و تمام افرادی که زیر هفت طبقه آسمان هستند به طور مطلق مشرک‌اند، و هر کس مشرکی را به قتل برساند بهشت بر او واجب می‌شود. و نفوس آنان به این گفتار مطمئن بود.

او در ردّ وهابیان می‌گوید:

وعمدوا إلى آیات كثيرة من آیات القرآن التي نزلت في المشركين، فحملوها على المؤمنين. (۱) آنان متعرض آیات بسیاری از آیات قرآن شده‌اند که درباره مشرکان نازل شده و آنها را بر مؤمنان حمل نموده‌اند.

و نیز می‌گوید:

وتمسك في تكفير المسلمين بآيات نزلت في المشركين، فحملها على الموحدين. (۲) او در تکفیر مسلمانان به آیاتی تمسک کرد که درباره مشرکان نازل شده و آنان را بر موحدان حمل نمود.

زینی دحلان که معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده درباره او و پیروانش می‌گوید:

ويمنعون من الصلاة على النبي (ص) على المنابر بعد الأذان حتى ان رجلا صالحاً كان اعمى و كان مؤذناً و صلّى على النبي (ص) بعد الأذان بعد ان كان المنع منهم، فاتوا به إلى محمد بن عبدالوهاب فأمر به ان يُقتل فقتل. و لو تتبعْتُ لك ما كانوا

۱- الدرر السنية، ص ۳۲.

۲- همان، ص ۵۱.

ص ۷۱

يفعلونه من امثال ذلك لمألت الدفاتر و الأوراق، و فی هذا القدر الكفاية. (۱) آنان مردم را از درود فرستادن بر پیامبر (ص) بر بالای منابر بعد از اذان منع می نمودند، تا به حدی که مردی صالح که کور و مؤذن بود بعد از منع مردم از آن بر پیامبر (ص) بعد از اذان درود فرستاده بود، او را نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد تا او را به قتل برسانند. اگر من برای تو کارهایی را که از این قبیل انجام داده‌اند بازگو کنم دفترها و ورق‌ها از آنها پر خواهد شد، ولی همین مقدار برای تو کفایت می کند. او همچنین می گوید:

وكان كثير من مشايخ ابن عبدالوهاب بالمدينة يقولون: سيضل هذا او يضل الله به من ابعده و اشقاه، و كان الأمر كذلك. و زعم محمّد بن عبدالوهاب انّ مراده بهذا المذهب الذي ابتدعه اخلاص التوحيد و التبري من الشرك، و انّ الناس كانوا على الشرك منذ ستمائة سنة، و انه جدّد للناس دينهم، و حمل الآيات القرآنية التي نزلت في المشركين على اهل التوحيد ... (۲) بسیاری از اساتید محمّد بن عبدالوهاب در مدینه می گفتند: زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد، و پیش بینی آنها به وقوع پیوست. محمّد بن عبدالوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که

۱- الدرر السنیة، ص ۷۷.

۲- الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۶۷.

ص ۷۲

اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از شرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده‌اند و او بوده که دینشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن که درباره مشرکان نازل شده بود همگی را بر اهل توحید حمل نمود ...

۷. محمد توفیق سوقیه

او نیز که از اهالی شام است کتابی را با نام «تبيين الحق و الصواب بالرد علی اتباع ابن عبدالوهاب» تألیف کرده و در دمشق به چاپ رسیده است.

او درباره وهابیان می‌گوید:

ومما تمذهبت به الوهابیة فی العقیدة اثبات الید و الوجه و الجهة للباری و جعله جسماً یصعد و ینزل. (۱) از جمله عقایدی که جزء مذهب وهابیان به حساب می‌آید اثبات دست و صورت و جهت برای خداوند و جسمانیت اوست که بالا رفته و پایین می‌آید.

۸. شیخ محمد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مکه در سال ۱۲۹۵ ه. ق، شیخ محمد عبدالله نجدی حنبلی در کتاب «السحب الوابله علی ضرائع الحنابله» درباره پدر محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

وهو والد محمد، صاحب الدعوة التي انتشر شررها في الآفاق، و لكن بينهما تباین، مع انّ محمدًا لم يتظاهر بالدعوة الا بعد موت

والده، و اخبرنی بعض من لقیته، عن بعض اهل العلم، عن عاصر الشيخ عبدالوهاب هذا انه كان غضبان على ولده محمد؛ لكونه لم يرض ان يشتغل بالفقه كاسلافه و اهل جهته، و يتفرس فيه ان يحدث منه امر، فكان يقول للناس: يا ما ترون من محمد من الشر. فقدّر الله ان صار ما صار. و كذلك ابنه سليمان اخو الشيخ محمّد كان منافياً له في دعوته و ردّ عليه ردّاً جيّداً بالآيات و الآثار، لكون المردود عليه لا يقبل سواهما و لا يلتفت إلى كلام عالم متقدّماً او متأخراً كائناً من كان، غير الشيخ تقي الدين بن تيمية و تلميذه ابن القيم؛ فانه يرى كلامهما نصّاً لا يقبل التأويل، و يصول به على الناس و ان كان كلامهما على غير ما يفهم. و سمى الشيخ سليمان ردّه على اخيه (فصل الخطاب في الردّ على محمد بن عبدالوهاب) و سلمه الله من شرّه و مكره مع تلك الصولة الهائلة التي أرعبت الأبعاد، فانه كان اذا باينه احد و ردّ عليه و لم يقدر على قتله مجاهرة يرسل اليه من يغتاله في فراشه او في السوق ليلاً، لقوله بتكفير من خالفه و استحلاله قتله. و قيل: انّ مجنوناً كان في بلدة و من عاداته ان يضرب من واجهه ولو بالسلاح، فأمر محمد ان يعطى سيفاً و يُدخل على اخيه الشيخ سليمان و هو في المسجد وحده، فادخل عليه، فلمّا رآه الشيخ سليمان خاف منه فرمى المجنون السيف من يده و صار يقول: يا سليمان! لاتخف انك من الآمنين، و يكررها مراراً، و لاشك انّ هذه من الكرامات. (۱)

۱- السحب الوابله على ضرائح الحنابلة، ص ۲۷۵.

ص: ۷۴

او پدر محمد صاحب دعوتی است که شعله‌های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با اینکه محمد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. برخی از عالمان معاصر وی که او را دیده‌اند، به من گفته‌اند شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده و بر فرزندش محمد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سرزند، و لذا به مردم می‌گفت: زود است که شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدر ساخت. و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمد با دعوتش مخالف بود و ردیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت؛ زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می‌کرد و به کلام متقدمین یا متأخرین هر که باشد التفات نمی‌کرد، و تنها برای کلام تقی الدین بن تیمیه و شاگردش ابن قیم ارزش قائل بود؛ زیرا کلام آن دو را نص می‌دانست که هرگز تأویل نمی‌پذیرد، و با کلام آن دو بر مردم حمله می‌کرد، گرچه کلام آن دو برخلاف آن چیزی باشد که فهمیده می‌شود. شیخ سلیمان ردیه‌اش که بر ضد برادرش نوشته بود را به نام (فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب) نهاد، و خداوند او را از شر و حيله برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. او کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می‌پرداخت یا بر او ردیه‌ای می‌نوشت و قدرت نداشت که به طور علنی او را به قتل برساند، کسی را

ص: ۷۵

می‌فرستاد تا در رختخوابش او را به قتل رساند یا شبانه او را در بازار ترور کند؛ زیرا که او مخالفانش را تکفیر کرده و کشتن آنان را حلال می‌دانست. و گفته شده که دیوانه‌ای در شهری بود و از عادت او این بود که با هر که روبرو می‌شد به صورتش می‌کوبید گرچه با اسلحه باشد. محمد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید از او ترسید و در آن هنگام او شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می‌نمود. و شکی نیست که این کار از کرامات شیخ سلیمان به حساب می‌آید.

۹. ابوحامد بن مرزوق

او درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

... و قد ردّ بعض اتباع الأئمة الأربعة عليه و علی مقلّديه بتألیف كثيرة جيّدة. و ممّن ردّ عليه من الحنابلة: اخوه سلیمان بن عبدالوهاب. و من حنابلة الشام: آل الشطّی و الشیخ عبدالقدّومی النابلسی فی رحلته، و کلّها مطبوعه فی ناحیتین: زیارة النبی (ص) و التوسل به و بالصالحین من امته، و قالوا: أنه مع مقلّديه من الخوارج. و ممّن نصّ علی هذا: العلامة المحقق السید محمّد امین بن عابدین فی حاشيته: (ردّ المحتار فی الدر المختار) فی باب البغاة، و الشیخ الصاوی المصری فی حاشيته علی الجلالین؛

لتکفیره اهل لا اله الا الله، محمد رسول الله، برأیه. و لاشک ان التکفیر سمه الخوارج و کلّ المبتدعه الذین یکفرون مخالفی رأیهم من اهل القبله ... (۱) ... برخی از پیروان امامان چهارگانه بر او و مقلدانش با تألیفات زیاد و کامل ردّ نوشته‌اند که از جمله آنها از حنابله: برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، و از حنابله شام: آل شطّی و شیخ عبدالقدومی نابلسی در رحله‌اش می‌باشد، و تمام آنها در دو جنبه به طبع رسیده است؛ یکی زیارت پیامبر (ص) و دیگری توسل به او و صالحان از امتش. آنان گفته‌اند: محمد بن عبدالوهاب با مقلدانش از خوارج اند. و نیز از جمله کسانی که بر این مطلب - که وهابیان از خوارج اند - تصریح کرده علامه محقق سید محمد امین بن عابدین در حاشیه (ردّ المحتار فی الدر المختار) در باب بغات، و نیز شیخ صاوی مصری در حاشیه‌اش بر (جلالین) است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب اهل (لا اله الا الله و محمد رسول الله (ص)) را به رأیش تکفیر کرده است، و شکی نیست که تکفیر دیگران کار خوارج و هر بدعت‌گذاری است که مخالفان رأی خود از اهل قبله را تکفیر می‌کنند ...

۱۰. شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب

مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمد بن عبدالوهاب خطاب به او می‌گوید:
یا بن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فانی انصحک لله ان

ص: ۷۷

تکفّر لسانک عن المسلمین ... ولا سبیل لک الی تکفیر السواد الأعظم من المسلمین و انت شاذّ عن السواد الأعظم، فنسبهُ الکفر الی من شدّ عن السواد الأعظم اقرب؛ لانه اتبع غیر سبیل المؤمنین. قال الله تعالی: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا)، و انما يأكل الذنب من الغنم القاضیه. (۱) ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هر کسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که زیانت را از مسلمانان بازداری ... و تو نمی‌توانی و حق نداری عموم مسلمین را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا که او از غیر راه مومنین پیروی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: (کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و او را به دوزخ داخل می‌کنیم و سرانجام بدی است). و همانا گرگ گوسفند و امانده را می‌خورد (و تو و امانده از امتی).

۱۱. محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

... و كان في أول امره مولعاً بمطالعة أخبار من ادعى النبوة كاذباً كمسيلمة الكذاب و سجاح و الأسود العنسی و طليحة الأسدی و

۱- خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۶۰، چاپ مصر.

ص: ۷۸

اضرابهم، فكان یضمرفی نفسه دعوی النبوءة، و لو امکنه اظهار هذه الدعوی لأظهرها. و اذا تبعه احد و كان قد حجّ حجّة الاسلام یقول له: حجّ ثانیاً فانّ حجّتك الأولى فعلتها و انت مشرک فلا تقبل، و لاتسقط عنک الفرض. و اذا اراد احد ان یدخل فی دینه یقول له بعد الاتیان بالشهادتین: اشهد علی نفسك انک كنت کافراً و اشهد علی والدیك انهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان- و یرسمی له جماعته من اکابر العلماء الماضین- انهم كانوا کفاراً، فان شهدوا قبلهم و الا امر بقتلهم. و كان یصرّح بتکفیر الأمة من منذ ستمائة سنة. و كان یکفر کلّ من لا یتبعه و ان كان من اتقى المتقین، فیسمیهم مشرکین و یرسل دماءهم و اموالهم، و یرث الایمان لمن اتبعه و ان كان من افسق الفاسقین، و كان ینتقص النبی (ص) کثیراً بعبارات مختلفه و یزعم ان قصده المحافظة علی التوحید. (۱)

... او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی، طلحه اسدی و امثال آنها داشت، و لذا در ذهنش ادعای نبوت را می‌پروراند و اگر می‌توانست که چنین ادعایی کند آن را اظهار می‌داشت ... و هرگاه کسی پیرو او می‌شد در حالی که حجّ واجب را انجام داده بود به او می‌گفت: دوباره حجّ به جای آور؛ چرا که حجّ اول را که انجام دادی در حال شرک بودی و لذا قبول نمی‌باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است. و چون کسی می‌خواست

۱- النصوص الاسلامیة فی الرد علی مذهب الوهابیة، صص ۴۰ و ۴۱، چاپ مصر، ۱۹۲۲ م.

ص: ۷۹

وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می‌گفت: بر خودت گواهی بده که قبلاً کافر بودی و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که با کفر از دنیا رفته‌اند. و نیز بر فلان شخص و فلان شخص گواهی بده که کافر بوده‌اند، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می‌کرد. و اگر او چنین گواهی می‌داد او را می‌پذیرفت و گرنه دستور می‌داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می‌کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی‌کرد تکفیر می‌نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می‌آمد و آنها را مشرک می‌نامید و خون‌ها و اموالشان را مباح می‌کرد، و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می‌دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می‌آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به پیامبر (ص) نقص وارد می‌کرد و گمان می‌کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است.

۱۲. شیخ عبدالله هروی

شیخ عبدالله هروی معروف به حَبْشی درباره محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

... و قد ظهر بدعوة ممزوجة بأفكار منه زعم أنّها من الكتاب و السنّة، و اخذ بدع تقى الدين احمد بن تيمية فأحياها؛ و هى تحريم التوسل بالنبي و تحريم السفر لزيارة قبر الرسول و غيره من الأنبياء و الصالحين بقصد الدعاء هناك رجاء الإجابة من الله،

ص: ۸۰

و تکفیر من ینادی بهذا اللفظ: یا رسول الله أو یا محمّد أو یا علی ... (۱) ... او با دعوتی ظهور کرد که با افکاری مخلوط بود که گمان می‌کرد از قرآن و سنت است. او کسی بود که بدعت‌های تقی الدین احمد بن تیمیه را گرفته و آنها را احیا نمود؛ از قبیل تحریم توسل به پیامبر (ص) و تحریم سفر به جهت زیارت قبر پیامبر (ص) و غیر او از انبیاء و صالحان به قصد دعا در آن مکان به امید اجابت از جانب خدا، و تکفیر کسی که این‌گونه ندا می‌دهد: ای رسول خدا! ای محمّد! ای علی! ...

۱۳. شیخ محمد طاهر یوسف تیمانی مالکی اشعری

او درباره معتقدات و هابیان می‌گوید:

ومن معتقداتهم الباطلة المهلكة لهم أنهم يعتقدون بأن كل من زار قبر سيدنا محمد ليرد عليه السلام و يتوسل به فانهم يحكمون عليه بالكفر و الشرك؛ لاعتقادهم ان الزيارة للقبر الشريف و رد السلام لساكنه و التوسل به عبادة للقبر، فويل لمن يعتقد ذلك، و لا يوجد احد على وجه الارض من المسلمين بل و من الكفار جميعاً بان يعتقد مرتبة الألوهية أو الربوبية في مخلوق قط ما عدا محمّد بن عبد الوهاب الذي اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة بتغييره و تحريفه للقرآن و الحديث مع تنقيصه الأنبياء و المرسلين و

ص: ۸۱

الأولیاء و الصالحین، و تنقیصهم تعمداً کفر باجماع الأئمة الأربعة، و لاسیما تنقیص سیدنا محمد، و انّ محمد بن عبدالوهاب اصله من قبیله تمیم و هی اکبر قبیله آذت الرسول ...

وانّ محمّد بن عبدالوهاب کان مغضوب الوالد و المشایخ والأهل، و کان یطرد من بلد اذا بدا وعظه و ارشاده و اظهار عقیده الفاسده ذلیلاً- حقیراً مهاناً، الی ان وصل الی بلد اهلها بادیه و رعاة بهائم، و لایفقهون شیئاً فی الدین، و اثر فیهم بهذه العقیده و اضلّهم و تعاونوا معه، و بهم قد تمکن من نشر دینه الجدید و کفره علماء مکّه و منع من الحجّ ... (۱) از اعتقادات باطل و مهلک و هابیان آن است که آنان معتقدند به اینکه هر کسی که به زیارت قبر سید ما محمّد (ص) رود تا بر او درود فرستاده و به او توسل جوید، او محکوم به کفر و شرک است؛ به جهت آنکه زیارت قبر شریف حضرت و ردّ سلام بر ساکن آن و توسل به او را عبادت قبر به شمار می‌آورند. پس وای بر کسی که چنین اعتقادی را دارد، و هرگز کسی از مسلمانان در روی زمین چنین اعتقادی را ندارد، بلکه حتی از کفار کسی این عقیده را ندارد که مرتبه الوهیت یا ربوبیت برای مخلوق است، جز محمّد بن عبدالوهاب که خدای خود را هوای نفسش قرار داده و خداوند او را با وجود علم گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر کرده و بر چشمش پرده‌ای قرار داده است؛ زیرا قرآن و حدیث را تغییر و تحریف داده و به انبیاء مرسلین و اولیا و صالحان نقص وارد کرده

۱- صاروخ الغارة، صص ۹-۱۱، چاپ سودان.

ص: ۸۲

است، و می‌دانیم که نقص وارد کردن به آنها از روی عمد به اجماع امامان چهارگانه کفر است، خصوصاً وارد کردن نقص به آقای ما محمد. و نیز می‌دانیم که محمد بن عبدالوهاب اصلش از قبیله تمیم است، بزرگ‌ترین قبیله‌ای است که پیامبر (ص) را آزار داده است ...

آری، محمد بن عبدالوهاب مورد غضب پدر و اساتید و اهل خود بود و هنگامی که موعظه‌ها و ارشادات و عقاید فاسدش اظهار می‌شد او را از شهری به شهر دیگر با ذلت و حقارت و اهانت طرد می‌نمودند تا آنکه به شهر اهل خود رسید که همگی بادیه‌نشین و حیوان چران بودند و هیچ چیز از دین نمی‌دانستند، و لذا عقیده او در آنها تأثیر گذاشته و آنان را گمراه کرد، و همگی او را در آن راه کمک کردند، و لذا با کمک و مساعدت آنها توانست دین جدید خود را منتشر کند. و در آن حال بود که علمای مکه او را تکفیر کرده و از حج منعش نمودند ...

۱۴. شیخ عبد بن الحاج وصیف

او که از علمای شافعی مصر است درباره وهابیان می‌گوید:

اما وقد قام الوهابيون النجديون و اشياهم الجاهلون في زماننا هذا بنشر الفتنة في دين الاسلام في كل مكان و انكار ما عليه عمل الأئمة الأعلام، فقد وجب علينا بيان اصلهم و السبب الداعي الى ابتداعهم، كما شرعنا بتوفيق الله في تأليف كتاب للرد عليهم سميناه به «ضلالات الوهابيين و جهالة المتوهبين» ...

والوهابيون قوم من اجلاف العرب و حمقاهم، اتباع محمد بن

ص: ۸۳

عبدالوهاب النجدی المشرقی المبتدع الضالّ المضلّ، اتبعه حينما نشر مبادء السخيفه فيهم تبعته عمياء، و ليس عندهم يومئذ من قوه التكفير الصحيح و لامن المرونه السياسيه ...

نشأ بين ابوين صالحين، بل كان والده الشيخ عبدالوهاب مع صلاحه من خيره العلماء الأجلّاء المحيين للعلم و نشره ... و من اجل هذا انفذ ولده محمد المذكور الى مدينه الرسول ليأخذ العلم عن شيوخها، فمكث فيها ذلك الولد النحس مدّه غضب الله عليه فيها و نفت المدينه خبثها، فتلقى الى مكّه المكرمه يتلقى دروس العلم عن شيوخها و لازم من افاضلهم الشيخ محمّد بن سليمان الكردي و الشيخ محمّد حياة السندي الحنفي، ألا ان شيوخه في كل زمان و مكان كانت تلهج بدمه و السخط عليه و التحذير منه؛ لما عرفوا فيه من الحاد و مروق بينين واضحين ... (۱) آگاه باشید که وهابیان نجدی و پیروان جاهل آنها در این زمان به گسترش فتنه در دین اسلام در هر مکان قیام کرده و آنچه را که ائمه اعلام بر آن اجماع کرده انکار می کنند. و لذا بر ما واجب است که اصل آنها را بیان کرده و انگیزه بدعت گذاری آنها را برای مردم بازگو کنیم، همان گونه که به توفیق خدا شروع به تألیف کتابی در رد آنها کرده و نام آن را «ضلالات الوهابیین و جهالة المتوهبین» نامیدیم ...

وهابیان گروهی از عرب های بی فرهنگ و احمق اند که از محمّد بن عبدالوهاب، نجدی مشرقی، بدعت گذار، گمراه و گمراه کننده پیروی

۱- مقدمه کتاب «نورالیقین فی مبحث التلقین»، صص ۳-۵، چاپ مصر، ۱۳۱۹ ه. ق.

ص ۸۴

می‌کنند، و هنگامی که اصول نادرست خود را در میان آنان منتشر کرد مردم از او کورکورانه تبعیت نمودند، و آنان در آن روز قدرت تفکر صحیح و درک سیاسی قوی نداشتند ... محمّد بن عبدالوهاب از پدر و مادر صالح به دنیا آمد، بلکه پدرش شیخ عبدالوهاب با صالح بودنش از علمای اخیار و جلیل القدر و دوستدار علم و نشر آن بود ... و لذا فرزندش محمّد را به مدینه پیامبر (ص) فرستاد تا کسب علم از اساتید آن دیار نماید. آن فرزند نحس در آن دیار مدتی درنگ کرد، ولی خداوند بر او در آن شهر غضب نمود و مدینه خود را از لوث وجود خبیث او پاک کرد، و لذا به سوی مکه مکرمه رفت و دروس علم را از اساتید آن دیار فراگرفت و با بزرگان آن شهر امثال شیخ محمّد بن سلیمان کردی و شیخ محمّد حیات سندی حنفی ملازم شد، ولی اساتید او در هر زمان و مکان صریحاً او را مذمت و سرزنش کرده و از او به غضب می‌آمدند و مردم را از او برحذر می‌داشتند؛ زیرا در وجود او آثار الحاد و خروج از دین به طور آشکار و واضح می‌یافتند ...

۱۵. جمیل صدقی زهاوی، حنفی

او می‌گوید:

الوهابیة فرقة منسوبة إلى محمّد بن عبدالوهاب. و ابتداء ظهور محمّد هذا كان سنة ۱۱۴۳ هـ. ق، و أنّما اشتهر امره بعد الخمسين، فظهر عقيدته الزائفة في نجد، و ساعده على اظهارها محمّد بن سعود امير الدرعية بلاد مسيلمة الكذاب، مجبراً اهلها على متابعتها

ص ۸۵

ابن عبدالوهاب هذا، فتابعوه. و مازال ینخدع له فی هذا الأمر حی بعد حی من احیاء العرب حتی عمّت فتنته، و کبرت شهرته ... (۱)

وهابیت فرقه‌ای است منسوب به محمد بن عبدالوهاب که ابتدا ظهور او در سال ۱۱۴۳ ه. ق است، و امرش بعد از سال پنجاه مشهور گشت. او عقیده باطل خود را در «نجد» ظاهر نمود و محمد بن سعود امیر «درعیه» در شهرهای «مسيلمه کذاب» او را در آن عقاید مساعدت کرد و اهالی آن شهرها را بر پیروی ابن عبدالوهاب مجبور نمود و مردم نیز از او پیروی کردند، و همین طور قبیله‌های عرب یکی پس از دیگری گول او را خوردند تا آنکه فتنه او فراگیر شده و شهرتش همه جا را گرفت ...

او همچنین می‌گوید:

... و ممن اخذ عنه فی المدینه: الشیخ محمد بن سلیمان الکردی و الشیخ محمد حیاة السندی، و کان الشیخان المذكوران و غیرهما من المشایخ الذین اخذ عنهم یتفرسون فیہ الغوایة و الإلحاد و یقولون: سیضلّ الله تعالی هذا و یظلّ به من اشقاه من عباده. فکان الامر كذلك، و کانابوه عبدالوهاب- و هو من العلماء الصالحین- یتفرسفیہ الإلحاد و یحذر الناس منه، و كذلك اخوه الشیخ سلیمان ...

(۲) ... از جمله کسانی که محمد بن عبدالوهاب در مدینه از او علم

۱- الفجر الصادق، ص ۱۶، چاپ مصر، ۱۳۲۳ ه. ق.

۲- همان.

ص ۸۶

فراگرفته شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی است. این دو استاد و دیگر کسانی که او از آنان علم فرا گرفت همگی در او گمراهی و الحاد را به زیرکی فهمیدند و می‌گفتند: زود است که خداوند متعال او را گمراه کرده و افراد شقی از بندگانش را به سبب او گمراه سازد. و همین طور نیز اتفاق افتاد. و نیز پدرش عبدالوهاب که از علمای صالح بود و برادرش شیخ سلیمان به زیرکی در او الحاد را یافته بودند و لذا مردم را از او برحذر می‌داشتند ...

باز می‌گوید:

قاتل الله الوهابیه، انّھا تتحرّی فی کلّ امر تکفیر المسلمین ممّا یشب انّ همّھا الأكبر هو تکفیرهم لاغیر، فتراها تکفّر من یتوسّل الی الله تعالی بنبیّه و یستعین باستشفاعه الی الله تعالی علی قضاء حوائجه، و هی لاتخجل اذ تستعین بدوله الکفر علی قضاء حاجتها التی هی قهر المسلمین و حربهم و شق عصاهم. (۱) خداوند وهابیت را بکشد که در هرکاری شروع به تکفیر مسلمین می‌کنند، گویا بزرگ‌ترین همتشان تکفیر مسلمانان است. و لذا آنان را می‌بینی که افرادی را که به پیامبر خدا (ص) توسل کرده و از شفاعت او در حاجاتشان نزد خداوند کمک می‌گیرند را تکفیر می‌نماید. آنان خجالت نمی‌کشند که چگونه از دولت کفر در بر آورده شدن حاجاتشان کمک می‌خواهند، دولتی که با مسلمانان دشمن بوده و با آنان در جنگ است و درصدد پراکنده کردن آنان می‌باشد.

ص: ۸۷

کتابنامه * قرآن کریم.

۱. تاریخ المملكة العربیة السعودیة، عبدالله الصالح العثیمین، ریاض، مکتبه الایکان، ۱۴۱۹ ه. ق.
۲. تاریخ نجد، عبدالله فیلبی، بیروت، المکتبه الاهلیة.
۳. تبیین الحق و الصواب بالردّ علی اتباع ابن عبدالوهاب، محمد توفیق سوقیة الدمشقی، شام، مطبعة الفيحاء.
۴. التندیذ بمن عدّد التوحید، حسن بن علی سقاف شافعی، چاپ دوم، دار الامام النووی، ۱۴۱۳ ه. ق.
۵. التوسل بالنبی و الصالحین، ابو حامد بن مرزوق، چاپ استانبول، ۱۹۸۴ م.
۶. خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، طبع استانبول، ۱۹۸۶ م.
۷. خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، چاپ مصر.
۸. داعیة و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، دار الراضی.
۹. الدرر السنیة، احمد بن زینی دحلان.
۱۰. الدرر السنیة، عبدالرحمن بن محمد نجدی، چاپ هفتم، ۱۴۲۵ ه. ق.

ص ۸۸

۱۱. دعاوی المناوئین، عبدالعزیز محمد بن علی، چاپ اول، دار الوطن للنشر، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱۲. دعايات مكثفه ضد الشيخ محمد بن عبدالوهاب، هند، مكتبة الفرقان.
۱۳. السحب الوايلة على ضرائح الحنابلة، مجلة العرب، سال ۱۲، ج ۹ و ۱۰.
۱۴. صاروخ الغاره، شيخ محمد طاهر يوسف تيجاني مالكي اشعري، چاپ مصر.
۱۵. علماء نجد خلال ستة قرون، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح البسام، مکه مکرمه، چاپ اول، مكتبة النهضة الحديثة، ۱۳۹۸ ه. ق.
۱۶. عنوان المجد، ابن بشر نجدی، رياض، مكتبة الرياض الحديثه.
۱۷. الفجر الصادق في الرد على الفرقة الوهابية المارقه، جميل صدقي الزهاوي، چاپ مصر، ۱۳۲۳ ه. ق.
۱۸. مصباح الانام وجلاء الضلام في رد شبه البدعي النجدي التي اضل بها العوام، علوی بن احمد بن حسن حداد، مصر، المطبعة العامرة، ۱۳۲۵ ه. ق.
۱۹. النصوص الاسلاميه في الرد على مذهب الوهابيه، چاپ مصر، ۱۹۲۲ م.
۲۰. نور اليقين في مبحث الثقلين، شيخ عبد بن الحاج وصيف، چاپ مصر، ۱۳۱۹ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

